عیسی شبان نیکو است

[1]آمین، آمین، به شما می‌گویم: هر که از در به آغل
گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد
و راهزن است.[2]و امّا آنکه از در داخل شود، شبان
گوسفندان است.[3]دربان بجهت او می‌گشاید و
گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را
نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.[4]و وقتی
که گوسفندان خود را بیرون بَرَد، پیش روی ایشان
می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که
آواز او را می‌شناسند.[5]لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند،
بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را
نمی‌شناسند.[6]و این مَثَل را عیسی برای ایشان آورد،
امّا ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.
[7]آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: آمین، آمین، بهشما
می‌گویم که من درِ گوسفندان هستم.[8]جمیع کسانی که
پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن
گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.[9]من در هستم! هر
که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون
خرامد و علوفه یابد.[10]دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و
بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن
را زیادتر حاصل کنند.[11]من شبان نیکو هستم. شبان
نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.[12]امّا
مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آنِ او
نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را
گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و
پراکنده می‌سازد.[13]مزدور می‌گریزد چونکه مزدور
است و به فکر گوسفندان نیست.[14]من شبان نیکو
هستم و خاصّان خود را می‌شناسم و خاصّان من مرا
می‌شناسند،[15]چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را
می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان
می‌نهم.[16]و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل
نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید
و یک گله و یک شبان خواهند شد.[17]و از این سبب پدر
مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن
را باز گیرم.[18]کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من
خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت
دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.
[19]باز به‌سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف

[1]Verily, verily, I say unto you, He that
entereth not by the door into the
sheepfold, but climbeth up some other
way, the same is a thief and a robber.[2]But
he that entereth in by the door is the
shepherd of the sheep.[3]To him the porter
openeth; and the sheep hear his voice: and
he calleth his own sheep by name, and
leadeth them out.[4]And when he putteth
forth his own sheep, he goeth before them,
and the sheep follow him: for they know
his voice.[5]And a stranger will they not
follow, but will flee from him: for they
know not the voice of strangers.[6]This
parable spake Jesus unto them: but they
understood not what things they were
which he spake unto them.[7]Then said Jesus
unto them again, Verily, verily, I say unto
you, I am the door of the sheep.[8]All that
ever came before me are thieves and
robbers: but the sheep did not hear
them.[9]I am the door: by me if any man
enter in, he shall be saved, and shall go in
and out, and find pasture.[10]The thief
cometh not, but for to steal, and to kill,
and to destroy: I am come that they might
have life, and that they might have it more
abundantly.[11]I am the good shepherd: the
good shepherd giveth his life for the
sheep.[12]But he that is an hireling, and not
the shepherd, whose own the sheep are
not, seeth the wolf coming, and leaveth the
sheep, and fleeth: and the wolf catcheth
them, and scattereth the sheep.[13]The
hireling fleeth, because he is an hireling,
and careth not for the sheep.[14]I am the
good shepherd, and know my sheep, and
am known of mine.[15]As the Father knoweth
me, even so know I the Father: and I lay

افتاد.[20]بسیاری از ایشان گفتند که: دیو دارد و دیوانه
است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟[21]دیگران گفتند که:
این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران
را باز کند؟
[22]پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.[23]و
عیسی در معبد ، در رواق سلیمان می‌خرامید.[24]پس
یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: تا کی ما را متردّد
داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.[25]عیسی
بدیشان جواب داد: من به شما گفتم و ایمان نیاوردید.
اعمالی که به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من
شهادت می‌دهد.[26]لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از
گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما
گفتم.[27]گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را
می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.[28]و من به آنها حیات
جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و
هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.[29]پدری که
به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از
دست پدر من بگیرد.[30]من و پدر یک هستیم.
[31]آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار
کنند.[32]عیسی بدیشان جواب داد: از جانب پدر خود
بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب کدام یک از
آنها مرا سنگسار می‌کنید؟[33]یهودیان در جواب گفتند:
به‌سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه
به‌سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا
می‌خوانی.[34]عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در
تورات شما نوشته نشده است که: من گفتم شما
خدایان هستید؟[35]پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان
نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب
محوگردد،[36]آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان
فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که
گفتم: پسر خدا هستم؟[37]اگر اعمال پدر خود را بجا
نمی‌آورم، به من ایمان میاورید.[38]و لکن چنانچه بجا
می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال
ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و
من در او.
[39]پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، امّا از دستهای
ایشان بیرون رفت.[40]و باز به آن طرف اُردُن، جایی که
اوّل یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقّف نمود.[41]و

down my life for the sheep.[16]And other
sheep I have, which are not of this fold:
them also I must bring, and they shall hear
my voice; and there shall be one fold, and
one shepherd.[17]Therefore doth my Father
love me, because I lay down my life, that I
might take it again.[18]No man taketh it from
me, but I lay it down of myself. I have
power to lay it down, and I have power to
take it again. This commandment have I
received of my Father.[19]There was a
division therefore again among the Jews
for these sayings.[20]And many of them said,
He hath a devil, and is mad; why hear ye
him?[21]Others said, These are not the words
of him that hath a devil. Can a devil open
the eyes of the blind?[22]And it was at
Jerusalem the feast of the dedication, and
it was winter.[23]And Jesus walked in the
temple in Solomon's porch.[24]Then came
the Jews round about him, and said unto
him, How long dost thou make us to
doubt? If thou be the Christ, tell us
plainly.[25]Jesus answered them, I told you,
and ye believed not: the works that I do in
my Father's name, they bear witness of
me.[26]But ye believe not, because ye are not
of my sheep, as I said unto you.[27]My sheep
hear my voice, and I know them, and they
follow me:[28]And I give unto them eternal
life; and they shall never perish, neither
shall any man pluck them out of my
hand.[29]My Father, which gave them me, is
greater than all; and no man is able to
pluck them out of my Father's hand.[30]I and
my Father are one.[31]Then the Jews took up
stones again to stone him.[32]Jesus answered
them, Many good works have I shewed you
from my Father; for which of those works

do ye stone me?[33]The Jews answered him,
saying, For a good work we stone thee not;
but for blasphemy; and because that thou,
being a man, makest thyself God.[34]Jesus
answered them, Is it not written in your
law, I said, Ye are gods?[35]If he called them
gods, unto whom the word of God came,
and the scripture cannot be broken;[36]Say
ye of him, whom the Father hath
sanctified, and sent into the world, Thou
blasphemest; because I said, I am the Son
of God?[37]If I do not the works of my
Father, believe me not.[38]But if I do, though
ye believe not me, believe the works: that
ye may know, and believe, that the Father
is in me, and I in him.[39]Therefore they
sought again to take him: but he escaped
out of their hand,[40]And went away again
beyond Jordan into the place where John
at first baptized; and there he abode.[41]And
many resorted unto him, and said, John did
no miracle: but all things that John spake
of this man were true.[42]And many believed
on him there.

بسیاری نزد او آمده، گفتند که: یحیی هیچ معجزه ننمود
و لکن هر چه یحیی دربارۀ این شخص گفت، راست
است.[42]پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

OPV © Copyright 2019 logoshouse.com | KJV Public Domain